

Scan: <http://www.new.dli.ernet.in/>
PDF: <http://www.KetabFarsi.com>

بها : ۸۰ ریال



محمد قزوینی

(۱۲۹۴ ق . . . ۱۳۲۸ ش .)

مقدمه

پس از فوت علامه مرحوم محمد قزوینی، دانشگاه تهران در صدد برآمد که کتابها و یادداشت‌های علمی و لغوی و تاریخی او را بدست بیاورد و از پراکندگی و فنا محفوظ بدارد. باین منظور کتابخانه آن دانشمند را که اغلب نسخ آن متضمن یادداشت‌های گرانبها بود از بازماندگانش خریداری کرد و بکتابخانه دانشکده ادبیات منتقل و منضم ساخت و در دسترس اهل تحقیق و دانش قرارداد.

از جمله آثاری که از آن علامه فقید در اختیار دانشگاه تهران درآمد مجموعه یادداشت‌هایی است که روی اوراق کوچک در طی سالیان دراز مطالعه و تحقیق فراهم آورده بود. این یادداشت‌ها که خود علامه فقید آنها را «ورقات» (Les fiches) خوانده است درباره نکات مختلفی است که ضمن مطالعات مورد توجه آن مرحوم واقع شده و آنها را بر اوراق یادداشت ثبت کرده تا در موقع لزوم مورد استفاده قرار دهد. بنابراین هیچیک از آنها صورت مدون و مرتبی ندارد و بقصد انتشار نوشته نشده و بهمین سبب در انشای آنها تأملی صورت نگرفته است. با اینحال مجموعه آنها بسیار گرانبهاست و همه کسانی که اهل تحقیق در زبان و تاریخ ایرانند از مطالعه این یادداشت‌ها

بهره وافی میتوانند برد .

این یادداشتهای را با چندین دفتر که مطالب مدون و بنسبت کاملتر درباره نکات تاریخی و مسائل لغوی در برداشت دختر علامه فقید از پاریس بخدست جناب آقای سید حسن تقی زاده ارسال داشت. جناب آقای تقی زاده با علاقه خاصی که بحفظ آثار ادبی عموماً و آثار مرحوم قزوینی خصوصاً دارند بتصور اینکه این یادداشتهای برای فراهم آوردن وسائل طبع و نشر آنها برای ایشان فرستاده شده فوراً در صدد اقدام برآمدند و از جمعی استادان و دانشمندان در منزل خود دعوت کردند تا درباره کیفیت تدوین و طبع این یادداشتهای تصمیمی اتخاذ نمایند. درین انجمن مقرر شد که یادداشتهای در اختیار دانشگاه گذاشته شود تا بانتشار آن اقدام کند .

پس از آنکه اداره انتشارات دانشگاه بتدوین و ترتیب این یادداشتهای مأمور شد نخست برای آنکه این آثار گرانبها از هر گونه دستبرد و تصرف محفوظ بمانند آنچه را تحویل گرفته بود بدقت شمارد و ثبت کرد و در محل امنی قرارداد .

سپس آقای ایرج افشار کتابدار کتابخانه دانشکده حقوق را مأمور کرد که این یادداشتهای را تدوین نماید و بر طبق روشی که برای این عمل مقرر شده بود بطبع برساند. اصول این روش چنین است :

۱ - تنظیم یادداشتهای بحسب عنوان آنها و بترتیب الفبا انجام میگردد .

۲ - در مواردی که عنوان صریحاً و مستقیماً مربوط بمطلب

نیست بلکه اشاره یا رمز و کنایه است عنوان در موقع تدوین و چاپ در قلاب [] گذاشته میشود .

۳- یادداشتهای پس از تنظیم برای چاپ رونویس میشود تا اصل آنها سالم و محفوظ بماند .

۴- یادداشتهائی که خود آن مرحوم یکجا جمع کرده و مربوط بمطلب واحدی است همه ذیل همان عنوان کلی نوشته میشود و در صورت لزوم مطالب مختلف آنها در جای مناسب مجدداً ثبت و بصفحه سابق ارجاع میگردد .

۵- پس از خاتمه طبع هر جلد فهرستهای متعدد بحسب انواع مطلب مانند لغت و تاریخ و جغرافیا و جز اینها تهیه میشود تا خواننده بتواند یادداشتهای مربوط بمطلبی را که بدان علاقمنده است بسهولت بیابد .

قسمت نخستین این یادداشتهای اکنون در دسترس خوانندگان قرار میگیرد . در ضمن رونویس یادداشتهای واحدی که میسر بوده است باصل مآخذ مراجعه شده است تا هر گاه سهواً قلمی روی داده باشد یا در خواندن خط علامه فقیر که اغلب سریع نوشته شده اشتباهی دست بدهد با دقت رفع گردد .

در بعضی از موارد علامه فقید محل شماره صفحه یا تاریخی را سفید گذاشته بود تا بعداً تکمیل کند و مجال آنرا نیافته بود . چون بمراعات شرط امانت در تدوین و انتشار این یادداشتهای از هر گونه اضافه و نقصان و تصرف پرهیز لازم بود این سقطات همچنان باقی مانده است .

موجب کمال تأسف است که خانم سوزان قزوینی دختر علامه فقید چندی پس از شروع طبع یادداشتهای از نظر خود عدول کرد و باصرار تمام یادداشتهای و جزواتی را که بخدمت

جناب آقای تقی زاده فرستاده بود پس گرفت و از انتشار آنها
جداً معانعت کرد. (۱)

بنا برین فقط قسمتی از یادداشتهای که زیر چاپ بود
در تصرف دانشگاه باقی ماند و اینک جزء اول آنها منتشر
میشود.

دانشگاه امیدوار است بقیه این قسمت را که تحت
طبع است و همچنین سایر یادداشتهای نفیس علامه فقید را که
در اوراق کتابهای او ثبت شده و خوشبختانه بوسیله خریداری
در تصرف دانشگاه درآمده است بتدریج منتشر نماید.

دکتر علی اکبر سیاسی *

۱- خوشبختانه اکنون که چاپ دوم جلد اول یادداشتهای قزوینی نشر میشود
همه یادداشتهای مورد نظر مجدداً بانوجه جناب آقای سیدحسین تقی زاده در اختیار
دانشگاه درآمد و فهرست اجمالی آنها در آغاز جلد سوم بدست داده شد. برای اطلاع
بر کیفیت و کمیت یادداشتهای به مقدمه جلد مذکور مراجعه شود.

۲- این مقدمه را دانشمندگرامی جناب آقای دکتر علی اکبر سیاسی
در هنگامی مرقوم فرمودند که مقام ریاست دانشگاه را درصده کفایت داشتند.

یادآوری چند نکته

نخستین چاپ جلد اول یادداشتهای قزوینی در سال ۱۳۳۲ پایان رسید و پس از یک سال نسخه های آن کمیاب شد. اینک جلد اول این یادداشتهای نفیس و مفید برای اینکه در دسترس استفاده کنندگان تحقیقات مرحوم علامه محمد قزوینی باشد از طرف دانشگاه طهران تجدید چاپ میشود.

چون چگونگی این یادداشتهای و مقدار آنها و دیگر نکاتی را که لازم بود به تفصیل در مقدمه جلد سوم (چاپ ۱۳۳۶) نوشته ام و در مقدمه جناب آقای دکتر علی اکبر سیاسی نیز بعد از بیان مطلب شده است لذا تکرار آن مطالب را جایز نمیدانم و خواستاران گرامی را به مقدمه جلد سوم راهنما می‌شوم.

در باب حالات روحی و شیوه تتبع و افکار بلند و بخصوص دقت تحقیق مرحوم قزوینی دانشمندان ارجمند آقایان سید حسن تقی زاده و ابراهیم پورداود آنچه را پایست گفت در مقدمه جلد سوم نوشته اند و جای آنست که خوانندگان به آن دو مقاله مراجعه کنند.

سرگذشت مرحوم قزوینی و حوادث زندگانی او را، هم خودش تحریر کرده است که اکنون در دست داریم و هم یاران و دوستان و ارادتمندانش نوشته اند که در مجله ها و یادبودنامه ها چاپ شده است.

برای اینکه در سلسله «یادداشتهای قزوینی» نیز ترجمه احوال علامه فقید یاد شده باشد تصمیم کرده ایم در مقدمه جلد چهارم که زیر چاپ است مقاله ای مفصل با ذکر همه منابع و بدست دادن فهرست دقیق آثار او بطبع برسانیم و امیدست پسند خاطر مشتاقان واقع افتد

هفت

در خصوص اختصارات و نشانه‌هایی که مرحوم قزوینی در تحریر این یادداشتها بکار برده است نکته‌هایی در مقدمه چاپ اول بچاپ رسیده بود که با مختصر تصرفی در اینجا بطبع میرسد .

مرحوم علامه قزوینی برای تسهیل و تسریع در نوشتن یادداشتهای خود اختصارات و نشانه‌هایی بکار برده است که عیناً در چاپ مراعات و نقل شد .



اینک توضیحات و نکته‌هایی راجع بآن اختصارات و نشانه‌ها جهت توجه خوانندگان گفته می‌شود :

* - نام برخی از کتابها در بسیاری از موارد باختصار ذکر شده است :

طرائق - طرائق الحقایق ،

روضات = روضات الجنات ،

جامع = جامع التواریخ رشیدی ،

نفحات = نفحات الانس ،

راحة = راحة الصدور ،

الادبا = معجم الادباء ،

حث = الحوادث الجامعة ،

خل = اشاره به وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان ،

ثر = اشاره به الکامل تألیف ابن الاثیر ،

* - در برخی از موارد بجای نام کتاب ، نام مؤلف و یا مصحح آمده است .

مثلاً یاقوت برای معجم البلدان ، برزین برای قسمتی از جامع التواریخ رشیدی که او بطبع رسانیده است .

* - در بعضی موارد به نسخه‌های خطی کتابها رجوع داده میشود ، درحالیکه

آن کتابها بعد ها بچاپ رسیده است . ناچار باید توجه داشت که شماره‌های ذکر شده در یادداشتها اشاره به ورق نسخه‌های خطی است ، مانند نسخه‌های خطی

شد الازار، سمط العلی، تاریخ بیهق، مجمل التواریخ و القصص، زبدة التواریخ و جزاینها.

بعضی از نسخه‌ها با نشانه و شماره کتابخانه‌ای که مالک آن نسخه است نشان داده شده است. مانند Or 3587 که اشاره به نسخه تاریخ بیهق متعلق به کتابخانه «هریتیش موزیم» است.

* - روی برخی از یادداشتها تاریخ نگارش آنها بتاریخ مسیحی قید شده است. در چاپ نیز عیناً درست چاپ عنوان نقل گردید.

✦ - اختصاراتی که در این یادداشتها بکار رفته بشرح زیر است:

- ظ: ظاهراً. در بعضی از موارد نیز بتکرار ذکر شده است بسبب شدت احتمال، یعنی بصورت «ظاظ».

- ج: جلد

- ص: صفحه

- ن: نسخه بدل.

f. a-b: (= folio) نشانه ایست که در زبانهای اروپائی برای برگ (ورق

کتاب) بکار میرود. مقصود از حرف a که در بالای f قرار داده میشود روی برگ (= recto) و از حرف b پشت برگ (= verso) است. شماره‌ای که در پهلوی f گذاشته

میشود (a یا b را در بالای آن قرار میدهند) شماره برگ مورد نظر از نسخه خطی است.

✦ - در رو نویس کردن یادداشتها چون بعضی از کلمات خوانده نشد در چاپ

جای آنها سفید گذاشته شد و در زیر صفحه نیز موضوع جهت توجه یادآوری گردید.

در دوسه جای دیگر که از چاپ بعضی کلمات وسطاً و بر مناسبتی خودداری شد در حاشیه

همان صفحه نوشته شد و بجای کلمه حذف شده خطی (باین شکل -) گذاشته شد.

مرحوم قزوینی در بسیاری ازین یادداشتها به یادداشتهای دیگر خود که در

دفترهای جداگانه نوشته شده رجوع داده است. نام آنها و آنچه از آنها اکنون موجود

و در اختیار دانشگاه است در مقدمه جلد سوم مذکور افتاده است.

۴. مرحوم قزوینی برای بعضی از مطالب روی برگه‌های متعدد یادداشت‌هایی فراهم کرده است که دارای عنوان واحد است. در چاپ نیز این یادداشتها پشتسرهم بچاپ رسید. اما برای اینکه معلوم باشد که هر قسمت در کدام «وريقه» بوده است در آغاز هر مطلب تازه علامتی (باین شکل |) قرار داده شد. یعنی اگر در زیر یک عنوان چهار بار این علامت تکرار شده باشد نشان آنست که آن مطالب را مرحوم قزوینی در چهار وهله نوشته و هر یک بر روی ورق خاصی بوده است.

یادداشت‌های قزوینی

حرف « الف »

آبسکون :

دوسه جا عابسکون ، در سیره جلال الدین (؟) ظاهرآ ، یا کتابی دیگر که همین روزها میخواندم ، مکرر دوسه مرتبه . بعد در سیره جلال الدین مستعجلاً گشتم بهیچوجه پیدا نکردم ، حالا قریب بیقین دارم که در کتاب البدء والتاریخ است که دوسه مرتبه عابسکون نام برده شده است بجای آبسکون ، رجوع شود ان شاء الله .

آبله افرنگ ، [مرض] - :

چه مرضی بوده ؟ با احتمال بسیار قوی بقرینه آنکه در تذکره شیخ داود انطاکی سیفلیس را با تمام علائم و امارات و معالجه باز یبق ذکر کرده و آنرا حب افرنجی مینامد باید مراد از آبله افرنگ هم همین سیفلیس باشد ، اعاذنا الله منه .

« و او بواسطه غلبه مرض آبله فرنگ آهنک گوشه گیری کرد . » (تحفه سامی ص ۶۱)

آتش زنه :

بمعنی چقماق یا سنگ چقماق . (مثنوی ۸۵ : ۲) .

الآجرومیه :

لمحمد بن محمد بن داود الصنهاجی المشهور بابن آجروم بفتح الهمزة الممدودة و ضم الجیم والرء المشددة ومعناه بلغة البربر الفقير الصوفی . (بغیة الوعاة ۱۰۲)

آخوآند : اطلاق آن بر یکی از علماء .

— آخوند — آقاخواند ، مثل میرخوند (حبیب السیر جزو ۳ جل ۳ ص ۳۴۵ ، و

شاید این اول مرتبه باشد که این کلمه را در کتب می بینیم) .

آخوند :

« مولانا فصیح الدین محمد نظامی [متوفی در سنه ۹۱۹] ، و مقرب حضرت

سلطانی [امیر علی شیر ظ] اکثر متداولات را در شاگردی مولانا فصیح الدین مطالعه کرد

و از آن جناب باخواند تعبیر نموده شرایط تعظیم و تکریمش بجای می آورد ، تدریس مدرسه اخلاصیه . . . تعلق باخواند میداشت .» (حبیب السیر جزو ۳ از جلد ۳ ص ۳۴۵) ، رجوع شود نیز با کبرنامه ابوالفضل علامی ج ۱ ص ، و نیز بتاریخ بداونی ظ .

آداب المتعلمین :

لنصیر الدین الطوسی . (مستدرک ۳ : ۳۷۲)

آذربایجان :

« مردی آذرباد نام در عهد او [شاپور ذوالاکتاف] در آذربایجان دعوی پیغمبری کرد . اهل آن ولایت متابع او شدند . آذربایگان بدو باز خوانند الخ .» (گزیده ، طبع برون ، ص ۱۰۹) .

« بهرام [گور] بهانه زیارت آتشخانه عزیمت آذربایجان کرد . ارکان دولت تصور کردند که بگریخت . . . بهرام از آتشخانه آذربایجان براه کوه موربخراسان رفت و برخاقان شبیخون برد و او را بکشت ، لشکر ترک منهزم شد و بهرام گور غنیمت فراوان یافت . . . و مظفر باز آمد . مرز میان ایران و توران او پدید کرد و بر سر حد منارها ساخت تا از طرفین تصرفها نمایند .» (ایضاً ، ص ۱۱۳) .
 جمع شود نیز باشیگل « آثار قدیمه ایران » ج ص ، در « ایرانشهر » مر کوارت وجه تسمیه آنرا ظاهراً ندارد .

|| زبان اهل آذربایجان (زبانشان مقصود است کما ذکره بالصراحة : لغات) پهلوی بوده است بتصریح ابن المقفع . (الفهرست ۱۳)
 « و اهل مدن آذربایجان و کورها اخلاط من العجم الأثرية و الجاودانیه القدم (؟) اصحاب مدینه البذ التي كان فيها بابك ثم نزلتها العرب لما افتتحت » (کتاب البلدان ، دخویه ۲۷۲ : ۷) ، رجوع شود نیز بآثار البلاد در تحت « تبریز » (ظ) که میگوید تا کنون از ترک محفوظ مانده است .

|| و لسان اهل آذربایجان و ارمنیه و الران الفارسیة و العربیة غیر ان اهل دبیل و جوالیهایتکلمون بالارمنیة و نواحی بر ذعة لسانهم الرانیة .» (اصطخری ص ۱۹۱-۱۹۲)

«فاما لسان اهل اذربيجان واكثر اهل ارمينية فالفارسية تجمعهم والعربية بينهم مستعملة وقل من يتكلم بها فمن يتكلم بالفارسية لا يفهم بالعربية ويفصح بها من التجار وارباب الضياع و لطوائف من [في] الاطراف من ارمينية و ماشا كلها السنة اخرى يتكلمون بها كالارمينية مع اهل ديبيل ونشوى ونواحيهما وتكلم اهل برذعة بالرافية.»
(ابن حوقل ص ۲۵۰)

[ابن حوقل باصطخري در جميع جزئيات و كليات تقريباً يكي هست . نميدانم کداميك از روى ديگرى استنساخ کرده است]
«والخزر الخلس لسانهم غير لسان الترك والفارسية ولا يشار كه لسان من السنة الاسم.» (ابن حوقل ۲۸۱)

|| «فتتبع الاشعث بن قيس حاناً حاناً (والحن الحائر فى كلام اهل اذربيجان)
فتفتحها.» (كذا بعينه - فتوح البلدان ۳۲۸)
«ومن لغات الفرس الفهلوية وبها كان يجرى كلام الملوك فى مجالسهم وهى لغة منسوبة الى بهلة وبهلة اسم يقع على خمسة بلدان اصفهان والرى وهمدان وماه نهاوند واذربيجان» (مفاتيح العلوم ۱۱۶-۱۱۷) . سر كوارت هم در ايران شهر ص ۱۲۳ ح ۵ ميگويد كه اصلاً زبان حقيقى پهلوى زبان آذربايجانى است كه زبان كتيبى اشكانيان بوده است (يعنى ظاهراً زبان فصيح رسمى كه در آن زبان مى نوشته اند) .
«مردم آنجا [سلطانيه] از هر ولايات آمده اند و آنجا ساكن شده اند از همه ملك و مذهب هستند و زبانشان هنوز يك رويه نشده ، اما بفارسى ممزوج مايلتر است» (نزهة القلوب ۵۶) ، «وزبانشان [مراغه] پهلوى معرب است» (ايضاً ۸۷) ، « و زبانشان [زنجان] پهلوى راست است» (ايضاً ۶۲) .

|| قريه ايست در نزد يكي سرند ، هر زند نام كه زبان مخصوصى دارند كه ظاهراً از لهجه هاى قديمى ايرانى است . نمونه زبان ايشان اين يك جمله است كه آقاى سيد محمد عليخان (تربيت) از قول يكي از اهالى آنجا براى بنده نقل فرمودند :

« زِيرِ الْجَمْنُوِي اِبْرِى آمِرِه بَرِيْدُ امْرُو شِشْرِ بِنْدُو »
وريز انجمنها اينجا آمه بونز امروز رفتن

آذربایجان و خزر:

«دیوار در بند خزران که اسفندیار بنا کرده بود او تمام گردانید و آنجا اسفندسالاران با سپاه نشاند تا شرّ قوم قبیحاق از مردم ایران دفع میگردند.» (گزیده ص ۱۱۵)

آارات:

رجوع کنید به «حارث و حویرث».

آرش:

کمانگیر معروف و حکایت تیر انداختن او از آمل بمر و را گویا (بل قریب قطع و یقین) بقرینه اینکه در لغات شاهنامه در کلمه آرش ابدأ شعری از شاهنامه شاهد نیآورده و نیز از اعلام ایرانی یوستی ص ۸۸-۸۹ ابدأ حواله بفردوسی در موضع خود یعنی در سلطنت منوچهر و پیش و پس نداده بل استطراداً در حکایت گشتاسب وزیر (ج ۴ طبع مهل) و نیز در اواخر شاهنامه (ج ۶ و ۷ طبع مهل) فقط بطور مشبه به ظاهر آ ذکر او در شعری آمده که یوستی بدان حوله میدهد [که نتوانستم پیدا کنم چون حوالات او هم بطبع مهل است که من ندارم و گرچه در موضع اول بایستی از فولارس که نمرات صفحات مهل را نیز داده بتوان پیدا کرد ولی نتوانستم پیدا کنم]، و نیز بقرینه اینکه آقای پورداد در جلد اول اوستا ص ۲۱۳ و ۳۳۴ بعد که تقریباً جمیع منابع اسلامی حکایت آرش را از قبیل طبری و مجمل التواریخ و بیرونی بدست میدهد ابدأ اسمی از فردوسی نبرده و نیز بقرینه اینکه در فهرست مندرجات کتاب فولارس اصلاً و ابدأ چنین عنوانی ندارد. باری از مجموع قراین سابقه ظن قریب بعلم بلکه علم و قطع حاصل میشود که این حکایت در شاهنامه فردوسی مسطور نیست.

چو آرش که بردی بفرسنگ تیر | چو پیروز گر قارن شیرگیر

(فردوسی طبع ۱۱۱:۴)

آرمدا، [دشت]:

مابین دشت مغان و چمن کالپوش - سفرنامه دوم ناصرالدین شاه بخراسان ص ۸۹. مطلع الشمس ۱: ۱۲۳، ۳۶۸، ۳۸۳. سفرنامه حکیم الممالک.

آزردن :

بفتح زاء معجمه است نه بضم آن چنانکه اکنون در محاوره تلفظ کنند :
 ازدوست بهر چیز چرا بایدت آزرد کین عشق چنین باشد که شادی و گه درد
 وقوافی ایات دیگر سرد و خورد و نتوان کرد است (اسرار التوحید فی مقامات
 ابی سعید ص ۹۹) .

[رجوع شود نیز بدفتر ژانویه ۱۹۳۰ ص ۲۳]

خاری که در وفاش پورورد ورد شد	روئی که از جفاش بیازرد زرد شد
نامرد چون پرستش در گاه او گزید	زان خسرو جوان جوانمرد مرد شد . الخ (فلکی شیروانی - از روی دیوان او بخط آقای هادی حسن از حیدرآباد دکن)
صبح دم سرد زند از پی خورشید زند	از پی خورشید تو است این نفس سرد مرا
بنده آنم که مرا بی گنه آزرده کند	چون صفتی دارد از آن مه که بیازرد مرا (شمس تبریزی - ۱۲۷)

آزق - آذوفه :

« لشکراو از او آزق خواستند » (گزیده ۴۱۵) .

آس :

« ازدیار آس و روس قسیسان روی بحضرت کیوک خان نهادند » .

138 = f. 61^a - 137 = f. 60^b - 133 = f. 59^a

قومی بوده اند در قفقاز که مورخین اروپائی آنانرا ^۱ است مینامیدند . (بلوشه)

Ossetes که در جوینی نام ایشان در ردیف آلان و غیره آمده است و
 « اخستان » بعقیده آقای مینورسکی کلمه **Aghsartan** است که بمعنی است
 بمعنی فلان (آقای مینورسکی گفتند که معنی این کلمه و لفظ آنرا در قاموس ^۲ است
 پروسی و آلمانی تألیف میلر روسی معروف نزد آلمانها به میلر در ^۳ استه یافته اند .)

آسب :

گرشاسب ، جاماسب ، هزاراسب ، ارجاسب ، لهراسب ، گشتاسب ، طهماسب ، بیوراسب ، برادر افراسیاب کی شواسب ، و پسرش خرزاسف بن کی شواسب (تلخیص فارسنامه ابن بلخی از نظام الدین حیدرآبادی ص ۲۲) .

آستی :

رجوع شود به کاراستی و دیواستی .

آغجی :

«وآغجی شاعر گفته است» (المعجم f. 102^a) . رجوع شود نیز به «اغاجی» .

آقا :

در نام زن: کالمیش آقا دختر قوتوقو - ظ - (ن: قوتوقو، ایضاً کذلک در ص ۲۲۳)، (برزین ۱ : ۲۰۰ ، ایضاً ص ۲۲۳) .

آقاوایی :

قطعاً دو کلمه است . آقا بمعنی برادر بزرگتر و اینی بمعنی برادر کوچکتر (ظ) . در جامع التواریخ طبع برزین ج ۲ ص ۲۲۰ در فصل معنون به «حکایت ایلچی فرستادن چنگیزخان باونک خان و یاد دادن حقوق که بر وثاقت کرده بود» در پیغامی که چنگیزخان باونک میفرستد گوید: «... و من جهت تو آقای خود را بکشتم و اینی را هلاک کردم . اگر گویند ایشان کیستند سچنه بیکی که آقای من بود و تا یجوقوری که اینی من بود ایشانند یک حق دیگر از آن من این است .» - ایضاً ص ۲۲۶ : «... طغریل را بگوئید که اینی من طغریل تو بنده در گاه آبا و اجداد منی و بان معنی ترا اینی گفته ام ...»

«واو (یعنی یسوکای بهادر پدر چنگیزخان) پادشاه بسیاری از اقوام مغول بود و آقا و اینی یعنی اعمام و عمزادگان جمله مطیع و متابع .» (جامع التواریخ طبع برزین ج ۲ ص ۸۵) .

|| و صاف در ص ۶۲ از طبع بمبئی در حکایت مرض موت غازان و احضار برادرش

(برادر کوچکترش) خدا بنده از خراسان بتعجیل گوید : «یرلیغ شده بود که شاهزاده جهان بانو کران اندک و تعجیل بسیار بمر اکب یام مبادرت نمایند . . . باشد که یکنظری آقا مصرع اقل من نظرة از ودها بر خواند و روی مبارک اینی باز بیند .» (وصاف ص ۴۶۴)

|| از سیاق کلام بمعنی مجموع شاهزادگان و اشراف قوم بنظر میآید ولی ضبط این کلمه معلوم نشد $f. 60^a = 137$. مسیوبلوشه گوید بمعنی خانواده سلطنتی است و مرکب است از دو کلمه مغولی آقا یعنی برادر بزرگتر و اپنی یعنی برادر کوچکتر و او حرف عطف فارسی است ، والله اعلم بصحة ذلك (جامع ص ۲۵۱).

آقبوقا :

رجوع شود به بوقا .

آقبوقا و بوقا :

بوقا وزیر اعظم ارغون بود (همه کتب تواریخ) و آقبوقا ایناق [یعنی از بطانه و خواص] سلطان احمد بن هولا کو بود و بعد گویا هم دست و همه کاره گیخاتوشد و بایدو او را بقتل آورد . (رجوع شود نیز به بوقا و آقبوقا) .

(جامع التواریخ S P. 209, f. 321) و هر دو از جلایر بوده اند .

آقچه :

ظ. (BA اچمه ، C اچجه ، D آقجه ، E اچچه) (بمعنی سفید رنگ *blanchâtre* ، و سوفیکس چه ملحق بصفات الوان میشود . در نظر آرید قراچه و قزلچه را بمعنی سیاه - رنگ *noirâtre* و سرخ رنگ *rougeâtre* [و کو کچه ؟] - بلوشه) . نام برادر میانجق از امراء معروف تکش است که تکش او را با تابیکی پسرش یونس خان والی ری تعیین کرد ، ص $f. 72^a = 166$.

آق سلطان :

یکی از پسران سلطان محمد خوارزمشاه ص $f. 95^a = 215 - f. 95^a = 216$.

آق ملك :

لقب همایون سپه سالار که بالشکر مغول بسر کردگی توبای ثانیاً بفتح سرو

آمدند و بعد از رفتن مغول آق ملک آنچ در امکان خدا ناترسی بود بجای آورد برای
 اخراج مردم از خبایا و زوایا .

آمل [السط -] :

که اینقدر ذکرش در تواریخ و مخصوصاً در تاریخ سامانیه می آید تا امروز باقی
 است و موسوم است به چارجوی . (بارتولد ، دائرة المعارف اسلام ۱: ۸۰)

آینه سگندر:

(بمناسبت سؤال آقای مینورسکی از شعر ۱۲ از ص ۹۴ از حافظ طبع آقای
 خلخالی) .

را عجمه سابقین فرهنگهای فارسی جز از غیث اللغات و جز در باب استعارات فرهنگ
 ناصری (در آخر آن) در هیچ جای دیگر نیافتیم ، و در برهان کما صرح به غیث اللغات
 دارد ولی مخصوصاً اینجای برهان من سقطی بزرگ دارد . و نیز در فرهنگ نظام که از همه
 آنها مفصلتر دارد . رجوع شود نیز بمحاضرة الاوائل ص ۱۲۰ . رجوع شود نیز به یاقوت
 در «اسکندریة» ۱: ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴ ، و آثار البلاد ۹۸ .

۱ - (الف چیزی ندارد ، ب یکی به زبرد دارد) :

الف ابدال - شاعری از معاصرین شاه اسماعیل ، وقتی که این اخیر اصفهان را
 فتح کرد او را گرفته زر طلب میکردند و «کتک» میزدند و او متصل میگفته الف چیزی
 ندارد ، این لطیفه را بمجلس شاه اسماعیل نقل کردند . او را طلبیده نوازش نمود .
 ایضاً از اشعار او است :

چون الف چیزی ندارم در جهان تا بدست آرم تذرو [ی] خوش خرام
 ای درینجا کاشکی بی بودمی تا یکی در زیر من بودی مدام

(تحفه سامی ۱۱۱)

مقصود اینست که این اصطلاحات مکتب خانه ها که اکنون (یعنی در اوایل طفولیت من ، والا اکنون بواسطه تأسیس مدارس جدیده این اوضاع بکلی برهم خورده است) متداول است از چهارصد سال قبل هم متداول بوده است . چه در اوایل طفولیت من در مکاتب باطفال عیناً همینطور حروف هجا را یاد میدادند که : الف هیچی (هیچ چیز) نداره ، ب یکی بزیرداره ، ت دوتا بسرداره ، الخ .

اباجی :

A، G، اباجی ، C، آباجی ، E، اباجی ، B، اباجی ، D، ندارد ، H، اباجی)
از امرای مخالف منکوقاآن که در حضور خود منکو یارغو شده ظاهراً کشته شد
کما یظهر من فحوی العبارة f. 141 b سطر آخر . گویا در چاپ باید اباجی چاپ شود .
چه اولاً مطابق نسخه C است و ثانیاً بودن حرف دوم باء موحدیه مطابق ECG است
و ثالثاً بودن حرف چهارم جیم مطابق صریح A و مطابق HC است . در جامع نام این
شخص را ظاهراً بل یقیناً ندارد .

ابراق :

خلط بیت صحیح به بیت مکسور . (معجم الادب: ۲: ۴۲۶)

ابراهیم بن الادهم :

ذکری ازودر معارف ۱۸۴ .

ابراهیم بن السندی بن شاهک :

وکان من العلماء بامرالدوله (المحاسن والمساوی ص ۱۶۰-۱۶۱) .

ابراهیم میرز ابن پیرا؟ میرز ابن شاه اسماعیل اول صفوی :

که زوجه اش گوهر سلطان بیگم دختر شاه طهماسب اول دیوان اشعار فارسی
وترکی شوهرش ابراهیم میرزا را جمع آوری نموده و نسخه از آن که ظاهراً بل قطعاً

نسخه اصلی است در نهایت پاکیزگی با خط بسیار خوش و چند مجلس تصویر کار مولانا عبدالله شیرازی. شرح حال او و زوجه اش و عبدالله شیرازی مزبور در آخر دفتر ۲۶ مسطور است .

ابش خاتون :

وصاف : ۱۹۰- (جلوس او در شهور ۶۶۱ بمقتضای سیاق و صاف، ولی علی الاصح بتصریح نظام التواریخ و جامع التواریخ در سنه ۶۶۲) ، بنحو قدر متیقن تا سنه ۶۶۷ در شیراز و مباشر سلطنت اسمی صوری خود بود . چه در این سال انکیانوب بحکومت فارس نصب شد و تا حدود ۶۷۰ که تاریخ ورود سوغونجاق حاکم جدید است در شیراز بود و در ظرف این مدت یعنی ۶۶۷-۶۷۰ است که بواسطه کشتن او کلهجه نایب دیوان اتابکی (ص ۱۹۲ س ۳) را ابش از و بازخواست میکند . او یرلیغ [اباقا] را در این خصوص با و ارائه داد : ص ۱۹۴ .

در حدود سنه ۶۷۲ سوغونجاق نوئین پس از بازرسی محاسبات دو ساله فارس «در خدمت مهد گوهر نگار آفتاب اتابک ابش بنت سعد» [بصحابت جدّه او یاقوت ترکان دختر براق حاجب و مادر ترکان خاتون مادر ابش- جامع بلوشه ۵۵۶] از شیراز بطرف اردوی اباقا رفتند ، ص ۱۹۷ .

پس حاصل این شد که ابش خاتون در اوایل سنه ۶۶۲ جلوس نموده و در زمان والده اش ترکان او را بامنکو تیمور عقد مناکحت و مزاجت بسته بودند (وصاف ۱۹۷ س ۳-۴) ، در اوایل سلطنت احمد تکو دارو گویا پس از یکسال از جلوس او بحکم یرلیغ اتابک ابش [که قریب ده سال بود از حدود ۶۷۲ الی کنون که حدود ۶۸۱ یا ۶۸۲ ظ ظ است در اردوی پادشاهان مغول بسر میبرد ، لابد در مصاحبت شوهرش منکو تیمور بن هولاکو مقتول در جنگی با مصریان و شامیان در سنه ۶۸۰ (رجوع به منکو تیمور)] بحکومت شیراز منصوب شد و اهالی شیراز بواسطه محبت قدیمشان با آل مظفر بقدم موکب او بسیار خوشحال شدند . شیراز را آذین بستند و مدت یک ماه جشن گرفتند و حکام و ارباب تا سرحد باستقبال رفتند و اتابک ابش در کاخ سلطنت نزول نمود : ص ۲۱۱ .

در سطر اخیر این صفحه صریحاً گوید که ابش «دو فرزند از اروغ پادشاه [یعنی از منکو تیمور بن هولاکو] داشت». و حال آنکه از ص ۲۲۳ س ۲ برمیآید که دو دختر داشته: کردوچین و الغانچی و یک پسر طایجو، لکن بودن این هر سه از خود ابش نه از زنان دیگر منکو تیمور گرچه ظاهر عبارت بظن متاخم بعلم مقصود هم همان بوده ولی عبارت صریح صریح که قسم به حضرت عباس بدان توان خورد نیست. و ازبیتی در ص ۶۲۷ در مدح کردوچین ابش از منکو تیمور:

بلقبس دوم رابعه هر سه بنات
شهزاده آفاق الخ کردوچین

تقریباً بالمصراحه برمیآید که سه خواهر دیگر هم داشته، ولی معلوم نیست که آن خواهران همه یا هیچکدام از ابش بوده‌اند، در جامع التواریخ طبع کاتر مرهم بدبختانه نه اسامی اولاد ابش را در ضمن ذکر زوجات منکو تیمور بدست داده و نه غالباً اسامی مادران فرزندان همان منکو تیمور را در ضمن ذکر اولاد او بدست داده و از اسامی دختران منکو تیمور فقط کردوچین را با دو دختر دیگر ذکر کرده و مابقی را با سمانهن ذکر نکرده و فقط گفته: دختران منکو تیمور بسیار بودند (جامع ص ۱۰۸)، و الغانچی را اصلاً و ابداً ذکر نکرده با اسمها.

برویم بر سر مطلب: اتابک ابش پس از ورود بشیر از در حدود ۶۸۲ ظ (یا اوایل ۶۸۳ با احتمال و الاول اظهر) بحکومت بلاد فارس مشغول شد، و در این اثنا سید عماد الدین ابویعلی یا ابولعلی از جانب ارغون که در همان نزدیکیها بر احمد غالب و بتازگی بسطنت رسیده بود بحکومت فارس منصوب شد (ص ۲۱۲) و در عین حال حکم یرلیغ شد که اتابک ابش بمحض وقوف بر مضمون احکام از شیراز عازم اردوشود و هیچ تعلق بجزویات و کلیات امور نسازد، سید در ۲۲ رمضان سنه ۶۸۳ بشیر از ورود نموده بساط حکومت و بارگاه ملوکانه برافراشت و با اتابک ابش هیچ اعتنائی نمیکرد و حتی از او دیدنی هم نکرد (ص ۲۱۲)، لهذا ازین سبب و اسباب دیگر که همه موجبات تغییر و تأثر و تألم خاطر ابش و ارکان دولت او را از سید و تنفر از تفرعن و تکبر او فراهم ساخته بود اتباع و اعوان ابش با هم مواضعه قتل سید را نموده منتظر فرصت میبودند تا روزی بهانه سید را در بازار عده از محالیک اتابکی بقتل آوردند و سرش را از بدن جدا کردند

و این واقعه در ۲۱ شوال سنه ۶۸۳ یعنی فقط یکماه بعد از ورودش بشیراز بودص (۲۱۵)،
وعوام و ممالیک اتابکی خانه او را غارت کردند ، و پسر عم اوسید جمال الدین محمد
را نیز ممالیک اتابکی در شب کشتند و نعش او را در مغاکی انداختند و گفتند که از
حبس گریخت . (۲۱۷)

پسر سید عمادالدین که هنوز نابالغ بود با بعضی خدم گریخته بار دورفت و نزد
بوقا همه کاره ارغون و سرببی سید عمادالدین استغاثت برد ، نایره غضب بوقا بفلک
شعله کشید و مصمم بر انتقام شد و پیش ارغون عصیان ابش و تجاسر او بر قتل گماشته
پادشاه بوجه اکمل تقریر نمود . ارغون در قهر شد و باد خشم او خواست که گرد از
زمین و زمان بردارد . (۲۱۹)

و ایلچی متعاقب ایلچی بشیراز فرستاد تا بدون هیچ بهانه و هیچ تعویقی و هیچ
عذری و هیچ تعلل و ماطله ابش و اعوان و اتباع او را به تبریز آوردند در شهور سنه
۶۸۴ ظ (رجوع بهامش و صاف ۲۲۱) (ص ۲۲۰) و پس از یارغوی آنها در حضور
پسر و ممالیک سید عمادالدین (ابش را بشفاعت اولجای خاتون بعنوان او عروس خان
است با ادوان چگونه نشیند از حضور در یارغو معاف داشتند) ، ولی خویش او جلال الدین
ارقان را بیاسا رسانیدند و سایرین را حکم شد که پنجاه تومان با اولاد سید عمادالدین و
بیست تومان بایتام پسر عمش سید جمال الدین پردازند . (۲۲۱)

و اتابک ابش همچنان در اردومیبود و از تواتر این مصائب و این اهانات چون
یکسال و چند ماه از ورودش به تبریز گذشت او را امراض مختلفه روی نمود و پس از
یک هفته وفات یافت در شهور سنه ۶۸۵ (ص ۲۲۲) ، و مدت ملک او بیست و دو سال بود
(ص ۲۲۲) و او را در چرنداب تبریز برسم مغول با اوانی زروسیم ملان از شراب لعل
دفن کردند (۲۲۲) ، مرثیه صاحب و صاف در حق او (همان ص) . « و او را [پس از
چندی] بشیراز بردند و در مدرسه عضدیه که مادرش ترکان باسم عضدالدین محمد
مذکور [بن سعد بن ابوبکر] ساخته بود دفن کردند و شهزاده کوردوچین [دختر او
از شوهرش منکو تیمور بن هولاکو] وارث او شد » (جامع التواریخ طبع بلوشه ص ۵۵۷) ،
« و بعد از چند گاه شاهزاده کوردوچین نعش او را از آنجا [یعنی از تبریز] بشیراز برد . »
(روضه الصفا ۴: ۲۰۸)